

شادی و اشتیاق بسیار نشان دادن.

- کلاه برافراختن و کلاه شکستن و کلاه کج نهادن، کنایه است از غرور و نخوت نمودن.

- کلاه از سر نهادن، کنایه است از فروتنی یا عجز نشان دادن.
- کلاه بر زمین زدن، کنایه است از اعتراض سخت کردن نسبت به امری.

- کلاه بر گرفتن، کنایه است از تواضع و ادای احترام.

- کلاه خود را قاضی کردن، کنایه است از به خرج دادن نهایت انصاف.

- کلاه کسی با دیگری در هم رفتن، کنایه است از تیره گشتن روابط و مناسبات آن دو با هم.

- کلاه کسی پشم نداشتن، یا در کلاه کسی پشم نبودن، کنایه

است از بی جریزگی و بی هنری و بی نفوذی او در کارها.

- کلاه بر سر کسی گذاشتن یا نهادن، کنایه است از فریفتن او یا ربودن مال وی.

- کلاه کلاه کردن، کنایه است از پرداختن قرضی با قرض دیگر یا از یکی گرفتن و به دیگری دادن و موقتاً رفع تکلیف یا گرفتاری خود کردن.

- بی کلاه ماندن سر کسی، کنایه است از محرومیت و بی بهره و نصیبی او از سودی یا حقی.

- کلاه شرعی، کنایه است از تدبیر و حیلۀ منطبق با موازین معمول در امور شرعی.

- از نمد کلاهی خواستن، کنایه است از ادعای سهمی از

درآمدی و یا مالی داشتن.... ■

مهدی دشتی

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

نگاهی

به شخصیت

شودکوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب

نمی دانم آیا تا به حال به شخصیتی به اصطلاح منفی، علاقه مند شده اید؛ به کسی که مُهر جنایت بر پیشانی دارد و دستش تا آستین به خون بی گناهان آلوده است؟! بی شک در دادن پاسخ، احتیاط خواهید کرد، چرا که باید از موضع تهمت دوری کرد! لکن فاش می گویم که من دچار چنین احساسی شده ام و آن، نسبت به شخصیتی اساطیری ولی بسیار واقعی به نام افراسیاب است. البته یادآور می شوم که این احساس در من به مرور ایام ایجاد شد. در ابتداء این تحقیق تنها عزم آن داشتم که یک شخصیت منفی شاهنامه را مورد بررسی قرار دهم، چرا که در این زمینه کمتر کار شده، لذا افراسیاب را انتخاب کردم و کار را آغاز نمودم و لکن به مرور زمان هر چه قدر بیشتر و بیشتر با شخصیت این مرد آشنا شدم علاقه ام بدو پیدا و افزون گردید و از تفریح باستانیم کاسته شد. البته این به واسطه خصایل نیک بسیاری بود که در او یافتیم.

[افراسیاب، پادشاه توران و پدر زین سیاوش است. او

بنابه نوشته کتاب دینکرت (فصل ۱ بند ۳۱) مردی جادو و

افراسیاب

در

شاهنامه:

و خصال افراسیاب، بر اساس شاهنامه فردوسی می‌نشینیم.

افراسیاب در اوستا:

در اوستا^۱، افراسیاب با نام فرنگرسین «Frangrasyan» تورانی و با صفت گناهکار «بئیری» «NAIRYA» آمده و از دشمنان بزرگ ایران خاصه کوی هتوسرۆه (کیخسرو) و کشنده سیاورشن (سیاوش) و اغزرات (Aghraeratha) (اغریزث) است. این مرد تنها یکبار فرکیانی را به دست داشت و آن وقتی بود که زئی نی گو (Zainigav) (زنگیاب) دروغ پرست را که از دشمنان ایران بود کشت. اما دیگر بار هر چه کوشید از او نصیبی نیافت و فرزاز او

می‌گریخت. یکبار فرنگرسین تورانی گناهکار در رُست و جوی فَرّه خود را به دریای وُروکش (Vorukas) انداخت. ولی فرزاز او گریخت و خود را از دریای وُروکش (Vorukas) بیرون انداخت. فرنگرسین به خشم آمد و گفت: «اکنون تر و خشک و خرد و بزرگ و زشت و زیبا را بهم می‌افکنم تا اهورامزدا به سختی و تنگنا در افتد.» گناهکار تورانی همین کار را دوبار دیگر تکرار کرد ولی بر فرّه کیان، دست نتوانست یافت.

فرنگرسین در پناهگاهی که در طبقه وسطی زمین وجود داشت موسوم به هَنگَکَه «Hankana» می‌زیست و سرانجام هتوم «Haoma»

(هوم) جنگجو و فرمانروای نیک، دارنده چشمان زرین او را به بند افکنده پیش کوی هتوسرۆه (کیخسرو) کشید و کوی هتوسرۆه، پهلوان و پدیدآورنده شاهنشاهی ایران، او را برکنار دریاچه ژرف و پهناور چیچست «Cecast» (ارومیه) به کین پدر خود سیاورشن (سیاوش) دلیر که به خیانت کشته شده بود و به انتقام اغریزث دلیر، کشت.

اجمالاً آنچه در اوستا، راجع به افراسیاب آمده با مندرجات شاهنامه منطبق است.^۵

افراسیاب در متون پهلوی:

در روایات پهلوی نیز از افراسیاب، فراوان سخن رفته است.

هراس انگیز و بزرگترین دشمن ایران است. بنابه نوشته کتاب مینوگ خرت (فصل ۲۷، بند ۴۴) او از زمان پادشاهی منوچهر به ایران حمله آورده و پادشاهیست پُر آسیب که یکبار ایران را بگلی ویران کرده است. افراسیاب مجتمع اُضداد است، از یکسو ویران و پریشان می‌کند و از سوی دیگر آباد می‌سازد. او در فن احداث جویها مهارت دارد. بنابه نوشته بندهشن (فصل ۲۰ بند ۳۴) هزار چشمه آب و آب سَط هلمند و هفت رودخانه قابل کشتیرانی که آب آنها به دریاچه کَیان سی (= کاس ائ یعنی هامون) می‌ریزد، در ایران، جاری کرد و هنگ افراسیاب را در توران ساخت.



او در ابتداء فناپذیر خلق شده بود لکن به دلیل گناهانی که می‌کند، بی‌مرگی از او سلب می‌شود و تا آخر عمر برای به دست آوردن فرکیانی و پرهیز از مرگ با سرنوشت محتوم خویش، آگاهانه می‌جنگد ولی افسوس که با همه تلاشگری و چاره‌جویی، عاقبت راهی جز شکست، نمی‌یابد.^۲ افراسیاب واقعی ترین شخصیت شاهنامه است که از این لحاظ، تنها رستم با او همسری می‌کند. او فاعلی است مختار که علیرغم همه اوصاف زشت و اهریمنیش، به دلیل همین استقلال و سرنوشت ستیزی، بر همه چهره‌های به اصطلاح مثبت و اهورایی شاهنامه، برتری دارد.

چگونه می‌توان سیاوش را که با حالتی منفعل و بدون هیچ دفاعی، گوسفندوار^۳، تن به قضا می‌سپرد و در این راه حتی اعتراض سپاهیان خود را به هیچ می‌انگارد، با افراسیابی مقایسه کرد که برای پرهیز از مرگ و شکست، جهانی را به هم می‌ریزد؛ و یا کیخسرو را که با داشتن همه نیروهای مادی و معنوی و پشتگرمی به فرّه ایزدی تنها و تنها به کینه‌کشی می‌اندیشد و وقتی هم که افراسیاب را می‌کشد به دلیل ترس از بد شدن؟! رو به گریز می‌گذارد؛ بر افراسیاب، ترجیح داد؟

به هر ترتیب برای پرهیز از آنکه این نوشتار به عنوان تأثر نامه‌ای شخصی جلوه‌گر شود، ابتدا مروری می‌کنیم بر آنچه در باره افراسیاب، در اوستا، در متون پهلوی و در کتب مورخان عربی نویس و پارسی‌گوی آمده و آنگاه به بحث در باره شخصیت

سخن رفته و در اینجا افزوده شده است که افراسیاب در هر هفت کشور جهان برای بدست آوردن فرز، گشت.

اهریمن، افراسیاب را مانند دهاک «Dahak» (ضحاک) و الکسندر «Alakasandar» (اسکندر)، جاویدان و فناپذیر خلق کرده بود اما، اهرمزد «Ohrmazd» ایشان را فناپذیر ساخت. داستان مرگ افراسیاب و کشته شدن او به دست کیخسرو، نزدیک دریاچه چیچست «Cecast» (اورمیّه)، در اوستا و در متون پهلوی و روایات حماسی، تقریباً به یک نحو، آمده است.^۸

افراسیاب در کتب مؤرخان عربی نویسنده و پارسی گوی:

ظاهراً قدیمیترین مؤرخ عربی نویسی که در کتاب خود از افراسیاب یاد کرده است محمدبن جریر طبری (م: ۳۱۰ هـ) صاحب تاریخ طبری است که ما در اینجا از ترجمه مشهور کتاب او که موسوم به تاریخ بلعمی است نقل می کنیم. بلعمی ضمن اخبار ملوک عجم در زمان سلیمان، داستان برخوردها و رزمهای داستانی ایران و توران را بیان می دارد و می گوید:

«از پس کیتباد، پسرش بود کیکاووس و ملک عجم همه او داشت و حد مشرق از سوی ترکستان، افراسیاب داشت ... و سیاوخش ... با خاصگان خویش، سوی افراسیاب شد ... و افراسیاب او را نیکو داشت و دختر خود بدو داد ولی چون ادب و چابکی او را بدید بترسید و سرهنگان بدش همی بگفتند و او را همی ترسانیدند. پس افراسیاب بفرمود تا بکشندش و دخترش را که از سیاوخش بازدار بود بفرمود تا کودک بپفکند...»^۹

در کتاب مجمل التواریخ والقصص که در سال ۵۲۰ هـ نوشته شده و منبع عمده آن تاریخ طبری و تاریخ حمزه اصفهانی است در باره افراسیاب نکات جالب توجهی آمده از جمله حمله او به ایران در زمان منوچهر^{۱۰} و داستان تیر انداختن آرش^{۱۱} و کشته شدن نوذر به دست افراسیاب^{۱۲} و «پادشاهی افراسیاب به زمین ایران که دوازده سال بود و افراسیاب دست ترکان گشاده کرد به خرابی ایران زمین ... اما به ترکستان اندر بسیار جایهای معظم بناها کرد و شهر ... و کارزارهای او در هفت کشور و اینکه هزار و صد و اندر حرب کرده بود که همیشه مظفر بود و آخر عمر به حدود چیس اندر آذربایگان کشته شد بر دست نبیره او کیخسرو، با برادر گرسیوز و پسر و بعضی از خویشان»^{۱۳} همچنین ضمن بر شمردن القاب شاهان پارسیان، افراسیاب را با لقب «جهان گیر و ذکر» نام برده که مرحوم بهار آترا «جهانگیر بدکار» معنا کرده است^{۱۴}. و در جایی

در این روایات، داستان افراسیاب تکامل یافته، در کتاب بندهشن (فصل ۳۱، فقرات ۱۴ - ۱۹) سلسله نسب افراسیاب چنین است:

افراسیاب پسر پشنگ پسر زشم «Zaeshm» پسر توروک «Turag» پسر سپینسپ «Spaenyaspa» پسر دوروسپ «Durusep» پسر توج (تور) پسر فریتون.

افراسیاب مردی جادو بود. جنگهای او با ایرانیان از عهد منوچهر آغاز گشت در مینوگ خرد (فصل ۲۷ فقره ۴۴) آمده است که: «افراسیاب با منوش چهره صلح کرد و سرزمین ایران را از پشخوارگر «Patisxvargar» (البرز و یا نام کوهی دیگر در نواحی گیلان و طبرستان)^{۱۵} تا دوروک (کابل) بدو داد. اما در اینجا از تیر ایش «Erexsha» (آرش) که در یشت هشتم (یشتربشت) فقرات ۶ - ۷، ذکر شده، نامی نیست.

چهره افراسیاب در شاهنامه نیز اهریمنی و بدکنش معرفی شده و به عنوان مظهر مجسم دشمنی با ایران، قلمداد گردیده است؛ لکن در عین حال، هیچگاه او مثل ضحاک، بدنام و ملعون نیست و همیشه تا حدودی از صفات پهلوانی نیز برخوردار است.

افراسیاب، منوش چهر و جنگجویان ایران را در پشخوارگر «Patisxvargar» حصار داده بود ولی اغریث، برادر او، برای نجات سپاهیان و پهلوانان ایران به درگاه خداوند دعا کرد و چون ایرانیان نجات یافتند، افراسیاب، برادر خود را کشت.

بنابر روایات پهلوی (بندهشن، فصل ۳۳) آنگاه که کاووس در هاموران گرفتار بود، زنگیاب دیو، بر ایران تسلط یافت. ایرانیان افراسیاب را به یاری خواستند و او زنگیاب را کشت و پادشاهی ایرانشهر کرد و بس مردم از ایرانشهر ببرد و به ترکستان نشاند و ایرانشهر را ویران نمود تا رستم «Rotastahmak» (رستم) از سیستان آمد و با افراسیاب در سپاهان جنگید و از این پس نیز بسی کارزار با او کرد تا ویرا براند و به ترکستان افکند.

در کتاب هفتم دینکوت (فصل ۱ فقره ۳۱) از تلاش افراسیاب برای به دست آوردن فرز به همان شکل که در اوستا دیده ایم نیز

ز ترکستان پُر مکر طبیعت
 کند رویت به ایرانِ شریعت
 بر کیخسرو روح دهد راه
 نهد جامِ جَمَت بر دست آنگاه
 که تازان جامِ یکِ ذره جاوید
 به رأی العین بینی همچو خورشید
 ترا خود رستم این راه پیر است
 که رخس دولت او بارگیر است
 سگ دیوانه را چون دم چنانست
 که در مردم اثر از وی عیانست
 بزرگی را که مرد کار باشد
 برش بنشین کس اثر بسیار باشد
 که هر کو دوستدار پیر گردد
 همه تقصیر او توفیر گردد^{۱۹}

چنانکه دیده می شود در این ابیات، افراسیاب به نفسِ اماره، بیژن به روح یا نفسِ ناطقهٔ انسانی، چاه به جسم، ترکستان به طبیعت، ایران به شریعت، کیخسرو به روح القدس و یا عقلی فعال، جامِ جم به دلِ رسته از کدوراتِ طبیعت و استعداد پذیرش نور معرفت یافته و رستم به پیر که سالک یا روح اسیر در چاه و طبیعت را راهنمایی می کند و از چاهِ ظلمانی جسم و طبیعت می رهاند، تأویل شده است.^{۲۰}

در ادبیات فارسی، افراسیاب از چهره ای نیمه پهلوانی برخوردار است و به ندرت به عنوان دشمن دیرین ایرانیان از او یاد شده است:

تو کعباد تختی و نوشیروان تاج
 افراسیاب خنجر و اسفندیار تیغ
 (سعود سعد ۲۹۸)

گر به مُلک افراسیاب آمد عدو
 شاه کیخسرو مکان باد از ظفر
 (خاقانی)

زیبید منیزه خادمهٔ بانوان چنانک
 افراسیاب، نیزه کش اخستان اوست
 (خاقانی)

دیگر در باب نحوهٔ کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو، به احترامی که کیخسرو بر جنازهٔ وی می گزارد اشاره کرده چنین می نویسد:

«کیخسرو او - افراسیاب - را با برادر گرسبوز و جهن پسرش و بسیاری از خوشان او به آذر گشسب بگشت در حدّ حمس و آزان، و بعد از آن کفن بفرمود و ستودان^{۱۵} ساخت آنجا.^{۱۶}»

البته در موارد دیگری نیز در متون بعد از اسلام از افراسیاب سخن به میان آمده که به جهت دوری از اطناب از نقل آن خودداری می کنیم.

افراسیاب در متون عرفانی و ادبی فارسی:

افراسیاب در متون عرفانی فارسی نیز جایی ویژه دارد، چنانکه او را رمزی از نفسِ اماره بر شمرده اند^{۱۷} و یا شریر و مُجَبِّ دُشمنی و «لَدَّ» و سخت دل و جاحِدِ حَقِّ و مُنکِرِ نعمتِهایِ خدا^{۱۸}. در الهی نامهٔ عطار نیز در جایی به مناسبتِ حکایتِ رهبان و شیخ ابوالقاسم، تأویلی عرفانی از شاهنامه ارائه می شود که طی آن افراسیاب به عنوان رمزی از نفسِ اماره قلمداد می گردد:

سگت را بسند کن تا کی ز سودا
 که تا مسخت نگردانند فردا
 چنین گفتست پیغمبر به سائل
 که مَسخِ اَمَتِ من هست در دل
 دلت قربانِ نفسِ زشت کیش است
 ترا زین کیش بس قربان که پیش است
 ترا افراسیابِ نفسِ ناگاه
 چو بیژن کرد زندانی در این چاه
 ولی اکوانِ دیو آمد به جنگ
 نهاد او بر سرِ این چاه سنگ
 چنان سنگی که مردانِ جهان را
 نباشد زور جنبانیدن آن را
 ترا پس رستمی باید در این راه
 که این سنگِ گران برگردد از چاه
 ترا زین چاه ظلمانی برآرد
 به خلوتگاه روحانی درآرد

سعدی، نگفتمت که مرو در کمند عشق

تیر نظر بیفکند افراسیاب را

(سعدی)

گر او پیشدستی کند غم مدار

ور افراسیاب است مغزش برآر

(سعدی)

کیخسرو جهان که ز باس حسام او

هر دم ز خواب بر جهد افراسیاب شب^{۲۱}

(بیراجی، لباب الالباب)

شخصیت و خصالی افراسیاب بر اساس شاهنامه فردوسی:

پس از مروری که بر مطالب متونی بجز شاهنامه، در باره افراسیاب، داشتیم اینک به بررسی شخصیت او از خلال آیات شاهنامه می نشینیم. اجمالاً آنکه چهره افراسیاب در شاهنامه نیز اهریمنی و بدگیش معرفی شده و به عنوان مظهر مجسم دشمنی با ایران، قلمداد گردیده است. لکن در عین حال، هیچگاه او مثل ضحاک، بدنام و ملعون نیست و همیشه تا حدودی از صفات پهلوانی نیز برخوردار است و به روایتی (کیانیان، ۱۲۸) دوران پادشاهی او با همه تلخی، سودهایی هم برای ایران داشت زیرا او جویها ایجاد کرد و هزارچشمه آب و هفت رودخانه قابل کشتیرانی را به سوی دریاچه هامون روان ساخت. علاوه بر این او از خصالی نیک نیز بی بهره نمی باشد چنانکه در مقابل آزمندی و جاه طلبی، خودرأیی و هراس انگیزی از هوش و دانش، زیرکی و دلاوری، غیرت و مردمشناسی نیز برخوردار است. او انسانی است کاملاً واقعی که به هنگام ترس و ضعف می گریزد و در وقت توانایی، حمله و یورش می برد. هدف اصلی او در همه جا، ابتدا حفظ خود و دیگر توران زمین و سپس کینه کشی از ایرانیان است و البته در این راه از هیچکاری رویگردان نیست. اینک برای آنکه با خصوصیات این مرد عجیب بیشتر آشنا شویم به برخی از مهم ترین خصالی وی نظر می افکنیم:

الف: هراس انگیزی:

افراسیاب پهلوانی است یا بالایی بلند و هیبت و شکوهی

بی مانند، قد او هشتاد و سه است و تا دو میل سایه می افکند. او تنها در برابر رستم، مردی حقیر است، چنانکه با یکدستی وی، بر آسمان بلند می شود و یا رستم برای ربودن تاج او ناچار به زمین خم می گردد.^{۲۲} نام افراسیاب نیز دلالت بر هراس انگیزی دارد^{۲۳} و در شاهنامه در مواردی متعدّد، از قول دوست و دشمن، افراسیاب به هراس انگیزی وصف شده همچون قول پشنگ - فرزند افراسیاب - در باره او:

شود کوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب^{۲۴}

و یا زال در خطاب به کیخسرو از افراسیاب چنین یاد می کند.

پگشتی کسی را کزو بُد هراس

به دادار دارنده بُد ناسپاس^{۲۵}

در اینجا مناسب است یادآور شویم که درفش و خفتان افراسیاب، سیاه بوده^{۲۶} و با توجه به قدرت و بزرگی جثه وی، دور نیست که این امر نیز در هراس انگیزی وی، دخیل بوده باشد. گذشته از اینها، جادو بودن افراسیاب^{۲۷} و استظهار وی به نیروهای اهریمنی نیز در هراس انگیزی وی نقشی ویژه داشته و آنرا دو چندان نموده است. او می توانست به جادوی جهان را بر چشم همورد، تیره سازد و قوت از بازوان او سلب کند. قازن پسر کیقباد و سپهسالار ایران در جنگ بزرگ نوذر با افراسیاب در باره پورپشنگ چنین می گوید:

مرا دید با گرزّه گاو روی

بیامد به نزدیکی من جنگجوی

برویش بدانگونه اندر شدم

که با دیدگانش برابر شدم

یکی جادوی ساخت با من به جنگ

که بر چشم روشن نماند آب و رنگ^{۲۸}

و اما مهمترین نمود جادوی افراسیاب، قصر زیرزمینی وی است.

ابنابه نقل بندهشن فصل ۱۶، بند ۲۰، باروهای این دژ از آهن بوده و بلندی آن به ارتفاع هزارتن آدمی می رسیده و بر یکصد ستون استوار بوده و خورشید و ماهی مصنوعی در آن می گشته و چندان روشنایی داشته که شب در آن چون روز می نموده و چهار رود از آن می گذشته که در یکی آب روان بوده و در دیگری شراب و در سومی شیر و در چهارمی ماست. صفتهای قصر افراسیاب پرمعناست، اولاً در زیرزمین قرار دارد که قلمرو اهریمن است و دیوارهای آهنین دارد تا بتواند از بغض مردم و هجوم آنها در پناه باشد و روشنایی آفتاب را که یزدانی است در آن راه

گاه از خود عواطفِ رقیقی نشان می دهد که دلِ نازک را به درد می آورد در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - در برخورد با سیاوش و در قبال بدگوییهای گرسوز از او، به گونه ای عمل می کند که نشان از مهر او به سیاوش و نیز خردمندی وی دارد. او ابتداتاً سه روز سکوت می کند و چون روز چهارم، گرسوز برای نتیجه گیری به نزدش می آید، بدینگونه پُرمهر، از سیاوش دفاع می کند:

برو بر بهانه ندارم به بد
گراز من بدواندکی بد رسد
زبان برگشایند بر من مهان

درفشی شوم در میان جهان^{۳۶}
و آنگاه چنین نتیجه و تصمیم می گیرد که:

اگر ما بشوریم بر بی گناه
پسندد کجا داور هور و ماه
ندانم جز آن کش نخوانم به بر
وز ایدر فرستمش سوی پدر
اگر گاه جوید گر انگشتی

از این بوم و بر بگسلد داوری^{۳۷}
۲ - عکس العمل افراسیاب در قبال مرگ فرزندش سُرخه، بسیار تأثرانگیز است:

نگون شد سرو تاج افراسیاب
همی کند موی و همی ریخت آب
همه جامه خسروی کرد چاک

خروشان بسر بر افشاند خاک
همی گفت: رادا، دلیرا، گوا

سَرا، نامدارا، یَلا، خسروا
دریغ آن رخ ارغوانی چو ماه

دریغ آن برو بُرز و بالای شاه^{۳۸}
افراسیاب، به هنگام مرگ شیده و پشنگ نیز سوگواری جانانه ای می کند^{۳۹}.

۳ - عکس العمل افراسیاب در مقابل شکست شیخون تورانیان نیز بسیار رقت انگیز است بگونه ای که سپاه نیز تحت تأثیر قرار می گیرد:

چو آگاهی آمد از این رزمگاه
چنان خسته شد شاه توران سپاه
که از جنگیان زار و گریان شدند

ز درد دل شاه بریان شدند^{۴۰}
۴ - آخرین پناهگاه افراسیاب به هنگام گریز از پیش کیخسرو، دریاچه چیچست (اورمیه) است. وقتی کیخسرو و هوم به کنار آن

نیست و باید با نوری جادویی که مصنوع دست اهریمن است، روشن گردد و رودهای چهارگانه، ذخیره مواد غذایی هستند برای کسی که در محاصره و نایبمنی ابدی بسر می برد و روشنائی بسیارش برای دور کردن هراس ظلمتی است که در درون ساکنان قصر لانه کرده است.^{۴۱}

ب: ترس از مرگ:

در مینوگ خرت فصل ۸ فقرات ۲۹ - ۳۰، آمده که اهریمن، افراسیاب را مانند دهاک (ضحاک) و الکسندر (اسکندر) جاویدان و فناپذیر خلق کرده بود اما اهرمزد، هر دو ایشان را فناپذیر ساخت^{۴۲}. چه این روایت را بپذیریم و چه نپذیریم به هر حال، بزرگترین دلهره افراسیاب در طول زندگانش، ترس از مرگ است و شکست، لذا همه کوشش خود را جهت دستیابی به پیروزی و فرار از مرگ به کار می اندازد. از جمله، بنا بر متون اوستایی، از آنجاکه می داند صاحب فرّ کیانی هماره فاتح و پیروز است^{۴۳}، برای به دست آوردن این فرّ، همه تلاش خود را انجام می دهد و حتی یکبار نیز آنرا به دست می آورد و آن هنگامی است که زنگیاب دروغگو را می کشد^{۴۴} لکن این امر پایدار نیست و به زودی از بین می رود. همچنین افراسیاب به نزد اردوی سور آناهیتا «Aredvisur Anahita» که فرشته نگهبان عنصر آب است، قربانی می کند و از او یاری می خواهد تا کیخسرو پهلوان و پدیدآورنده شاهنشاهی ممالک ایران بر وی دست نیابد و افراسیاب از چنگ او رهایی یابد، لکن آناهیتا در این کار به او یاری نمی کند و قربانش را نمی پذیرد^{۴۵}.

وقتی که افراسیاب در خواب می بیند که از ایران سپاهی گران به توران می آید و او به دست شاه ایران کشته می شود، برادرش گرسوز را می طلبد و از او می خواهد که با سیاوش - فرمانده سپاه ایران - صلح کند چرا که:

مگر کین بلاها ز من بگذرد
که ترسم روانم فرو پژمرد^{۴۶}

و بار دیگر خطاب به گرسوز بر این نکته چنین تأکید می کند:
دلَم گشت از آن خواب بد پُر مهیب

ز بالا بدیدم نشان نشیب
پُر از درد گشتم سوی چاره باز

بدان تا نماند تن اندر گداز^{۴۷}

ج: عواطف و احساسات:

افراسیاب، علیرغم زودخشمی، کینه ورزی و هراس انگیزی،

به دست از مُژّه خونِ مژگانِ پُرُفت
برآشفت و این داستان بازگفت
کرا از پس پرده دختر بُود
اگر تاج دارد بد اختر بود^{۲۸}

با اینهمه، شتابزده تصمیم نمی‌گیرد بلکه مطلب را مورد تحقیق قرار می‌دهد و چون درستی خبر بر وی مُسَلّم می‌شود تصمیم بر قتلِ بیژن می‌گیرد. در اینجا «پیران» واسطه می‌شود و از او، برای بیژن، طلب بخشایش می‌کند. پاسخی که افراسیاب می‌دهد نشان از غیوری وی دارد:

که بیژن ندانی که با ما چه کرد
به ایران و توران شدم روی زرد
نبینی کزین بی هنر دخترم
چه رسوایی آمد به پیران سرم
همه نام پوشیده رویان من
ز پرده بگسترده برانجمن
کزین ننگ تا جاودان بر دَرَم
بخندد همه کشور و لشکر
گراو یابد از من رهایی به جان
زهر سو گشایند بر من زبان
به رسوایی اندر بمانیم و درد
پیلایم از دیدگان آبِ زرد^{۲۹}

و: دلاوری و جنگاوریِ افراسیاب:

در این شک نیست که افراسیاب مردی دلیر و جنگاور و تلاشگر است او علیرغم پشتگرمی ایرانیان به رستم و به فرّکیانی و با وجود خوابهایی که در مورد سرنوشت محتوم خویش و شکست و قتلش به دستِ کیخسرو، دیده لکن باز مردانه می‌ایستد و تا آخرین نفس و با سماجی حیرت آور، رویارویی می‌کند و البته بارها نیز بر سپاه ایران پیروز می‌شود که از آن جمله است پیروزی بر طوس و فراری دادن او^{۳۰}. افراسیاب در مصافِ بارستم نیز مردانه مبارزه می‌کند و اگر موفق نمی‌شود به خاطر تقدیر و سرنوشت است و نه بی‌هنری خود، وصفِ یکی از صحنه‌های نبرد ایتدوگویای همه چیز است:

می‌رسند برای بیرون آوردنِ افراسیاب، چاره را در آن می‌بینند که گرسوز - برادر افراسیاب - را به تاله درآورند. چرا که می‌دانند افراسیاب تابِ تالهٔ برادر ندارد و بیرون خواهد آمد که همین نیز می‌شود^{۳۱}.

د: مردِ گریز و جنگ:

افراسیاب در عین آنکه جنگاوری بی نظیر و خستگی ناپذیر است تا آن حد که برخی او را اصلاً خدای جنگ و ربّ النوع بزرگ تورانیان دانسته‌اند^{۳۲} ولی با اینهمه، مردِ گریز نیز هست و در هر جا که قافیه راتنگ می‌بیند فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. بیشترین گریز افراسیاب از مقابلِ رستم است و بعد کیخسرو و در انتها هوم. مجموعاً سه بار افراسیاب با رستم روبرو می‌شود یکبار در عهد کعباد است^{۳۳} و دوبار در زمانِ کیکاووس که در هر بار بهترین چاره را در فرار می‌بیند^{۳۴}. در زمانِ کیخسرو نیز به گنگ دژ^{۳۵} پناه می‌برد و چون می‌شنود که کیخسرو با یاری رستم، قصد گشودنِ دژ را دارد، از طریق راهی زیرزمینی می‌گریزد و آوارگی پیشه می‌گیرد^{۳۶}. آخرین گریز افراسیاب در وقتی است که به دستِ هوم اسیر آمده، پس او را می‌فریبد و به دریا فروخته ناپدید می‌گردد:

بیچید دل هوم را زین نژند (افراسیاب)
برو سست کرد آن کیانی کمند
چو دانست (افراسیاب) کان مرد پرهیزگار
ببخشید بر نالهٔ شهریار
بیچید و زو خویشان در کشید
به دریا درون جست و شد ناپدید^{۳۷}

ه: غیرت افراسیاب:

افراسیاب، مردِ غیوری است و غیرت یکی از خصایل نیک و مثبتِ این مردِ عجیب است. شاهد این مدعا، برخورد افراسیاب با دخترش منیژه است در وقتی که به بیژن عاشق شده و پنهانی با وی روابطی برقرار کرده است. افراسیاب از شنیدن این خبر از شدتِ غیرت و خشم به لرزه درمی‌آید:

جهانجوی (افراسیاب) کرد از جهاندار یاد
تو گفتی که بید است هنگام باد

گمان کرد که تنها افراسیاب بدین نکته ممتاز است متنبی امتیازی که او دارد، ستیز با این سرنوشت محتوم است. از نمونه های این ستیزه، زدنِ فرنگیس است تا بچه ای را که در شکم دارد و همان موعود مُنتقم است، سقط گردد^{۵۴}. البته فرنگیس از این حادثه، جان به سلامت می برد و کیخسرو را پس از چندی به دنیا می آورد. افراسیاب چون این خبر را می شنود ناراحت می شود و جهت علاج حادثه محتوم، می گوید او را به کوه ببرید تا مرا نشناسد^{۵۵}. کیخسرو چون بزرگ می شود توسط گیو از درگاه افراسیاب به ایران گریزانده می شود. افراسیاب با سپاهی به تعقیب او می پردازد و اینکار را در حالی می کند که می داند بیهوده است^{۵۶}. جنگهای متعدّد افراسیاب با ایرانیان و با سپاه کیخسرو نیز یکی دیگر از مهم ترین نمودهای سرنوشت ستیزی اوست. او گرچه می داند که عاقبت شکست خورده، کشته خواهد شد باز یک لحظه از پای نمی ایستد و تارمق دارد می جنگد و آنگاه که دیگر امکان رویارویی ندارد می گریزد^{۵۷} و البته هرگز و عقب نشینی او از برای آماده شدن برای نبردی دیگر است لذا وقتی از پیش کیخسرو عقب می نشیند و از گنگ دژ نیز رانده می شود به نزد فغفور چین می رود و با فراهم آوردن سپاهی بازگشته بر لشکر ایران، شبخون می زند^{۵۸} و اگر چه در اینکار شکست می خورد لکن این شکست نه حاصل بی هنری او که قدر محتوم است.

ح: روانشناسی جنگ:

بی تردید، افراسیاب یک روانشناس بزرگ است. او به خوبی از نحوه تحریض سپاهیان و ایجاد انگیزه در ایشان برای حمله و دفاع، آگاه است و می داند که در هر هنگام، مناسبترین راه برای برانگیختن سپاه توران چه می باشد. او در اینراه گاه به تارگنج^{۵۹} و گوهر^{۶۰} می پردازد و حتی حاضر می شود که برای مطالبی مهم یعنی کشتن رستم، نیمی از همه ثروت خویش را به کشنده، بیخشد^{۶۱} و گاه نیز با ایراد سخنانی پرشور و موجز و بجا، سپاه توران را از جای می کند و بر سر خصم فرود می آورد^{۶۲}. یادآوری و حتی نشان دادن خرابیها، کشتارها و ویرانگریهایی که توسط ایرانیان در سرزمین توران شده، نکته دیگریست که افراسیاب از آن برای افروختن آتش خشم و کین تورانیان و برانگیختن ایشان جهت جنگ با ایرانیان، بخوبی بهره می برد^{۶۳}.

ط: آمادگی و تیزی افراسیاب در جنگ و از دست ندادن فرصتها:

جو افراسیاب آن درفش بنفش
نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم است
سرافراز و ز تخمه نیم است
برآشفت بر سان جنگی پلنگ
بیفشردان، پیش او شد به جنگ
جو رستم درفش سیه را بدید
به کردار شیر زبان بر دمید
به جوش آمد آن نام بردارگرد
عنان را به رخس تگاور سپرد
برآویخت با سرکش افراسیاب
ز پیکانش خون رفت چون جوی آب
خدنگی که پیکانش بُد بید برگ
فرو دوخت بر تازک ترک ترگ
یکی نیزه، سالار توران سپاه
بزد بر بر رستم کینه خواه
سنان اندر آمد به چرم کمر
به ببر بیان بر بُد کارگرا^{۶۴}

ز: سرنوشت ستیزی افراسیاب:

به گمان من هیچکس در شاهنامه، همچون افراسیاب با سرنوشت محتوم و چیره به ستیز بر نمی خیزد، او تبلور یک انسان مختار است، او سمبل مقاومتی حیرت انگیز در برابر جبر و اجباریست که انسان اساطیری را در چنبره خود می فشارد و جنبش و حرکت را از او باز می ستاند. اگر سیاهوش سمبل انفعال در مقابل سرنوشت محتوم و این جبر مسلط و چیره است و در این راه آنقدر پیش می رود که با وجود قدرت و شوکت ظاهری و معنوی، به خواری کشته می شود لکن افراسیاب اینچنین نیست و از این حیث درست نقطه مقابل اوست و شاید هم به همین خاطر باشد که با وجود همه کینه ورزیها و ستمهایی که از او سر می زند در تاریخ و در شاهنامه از او با احترام یاد شده و کیخسرو نیز چنانکه بعداً خواهیم دید او را با احترام به خاک می سپارد.

و اما ستیز افراسیاب با سرنوشت، آگاهانه است، چرا که او از آینده به واسطه خوابی که می بیند و نیز گزارش ستاره سُمران، باخبر است و می داند که عاقبت به دست نبره اش - کیخسرو - کشته می شود و اینرا صریحاً به پیران می گوید^{۵۴}. البته اطلاع از آینده و خبر دادن و یا خبر یافتن از معیبات در شاهنامه و کلاً در اساطیر و داستانهای حماسی جهان، امری رایج است^{۵۳} و نباید

همان بنده پُرگناه توام
 به بیچارگی در پناه توام
 به من بر بیخشی تخت و کلاه
 مرا باز ده باز گنج و سپاه
 و گرنه روانم جدا کن ز تن
 که بی افسر و گنج و بی انجمن
 نخواهم من این زندگانی و رنج
 نه بوم و نه کشور نه تاج و نه گنج
 دریغ آن همه کشور و بوم و بر
 دریغ آن همه زر و گنج و گهر
 دریغ آن همه تیغ و گرز گران
 دریغ آن سواران پیچان عنان^{۶۸}

ک: کینه ورزی افراسیاب:

افراسیاب در کینه ورزی همتا ندارد و شاید این بهترین بهانه جهت حملات بی شمار او به ایرانزمین و جنایات مختلفش باشد. در عنفوان جوانی وقتی که هنوز پدرش پشنگ زنده است به ایران می تازد و نوذر، شاه ایران، را به بهانه کین نیاکان با دست خود می کشد.^{۶۹} پس از آن در جواب حمله رستم به توران که موجب خرابی بسیار گشته، به ایران می تازد و بدینکار آنقدر ادامه می دهد که همه توران ویران می شود و خان و مان و فرزندان و پیران و بالاخره خود و گرسیوز را به کشتن می دهد لکن عجیب است که با وجود همه این آسیبها، تا وقتی زنده است عزمی راسخ در کین کشی دارد چنانکه وقتی خبر کشته شدن پیران و لهاک و برادرش فرشیدورد بدو می رسد، پس از زاری بسیار چنین می گوید:

از این پس نخواهم چمید و چرید
 دگر خویشتن تاج را پرورید
 مگر کین آن نامداران من
 جهانجوی و خنجر گذاران من
 بسخواهم ز کیخسرو شوم زاد
 که تخم سیاوش به گیتی مباد^{۷۰}

ل: حيله گری و چاره اندیشی افراسیاب:

افراسیاب هر جا که دچار ضعف می شود و در برابر حریفی قرار می گیرد که با قدرت و صولت معمول، از پس او نمی تواند برآید از در حيله وارد می شود و سعی می کند تا با

چگونه می توان سیاوش را که با حالتی منفعل و بدون هیچ دفاعی، گوسفندوار، تن به قضا می سپرد و در این راه حتی اعتراض سپاهیان خود را به هیچ می انگارد، با افراسیابی مقایسه کرد که برای پرهیز از مرگ و شکست، جهانی را به هم می ریزد.

افراسیاب در کار جنگ بسیار سریع و چالاک، عمل می کند و اجازه نمی دهد که هیچ فرصتی به بیهودگی از دست برود؛ مثلاً در برخورد با نوذر، وقتی که او گریزان می شود، افراسیاب او را به حال خود رها نمی کند بلکه تعقیبش کرده، عاقبت اسیر و گرفتارش می سازد.^{۶۴} رستم از این خصلت افراسیاب نیک آگاه است لذا در وقتی که با تنی چند از پهلوانان ایران در توران به تفریح و شکار می پردازد، ایشان را از حمله ناگهانی افراسیاب بیم می دهد.^{۶۵} و این دوراندیشی کاملاً صحیح و بجاست چرا که تا خبر بودن ایشان به افراسیاب می رسد، همان شبانه جلسه جنگی تشکیل می دهد و تصمیم بر حمله می گیرد. آری او، وقتی را تلف نمی کند^{۶۶-۶۷}.

ی: آز و جاه طلبی افراسیاب:

افراسیاب، مرد آز است. و این اصلی ترین انگیزه او در تمامی کارهایش است. تریس او از مرگ، میل او به جاودانگی، کوشش همه جانبه اش برای بدست آوردن قریبانی، حملات پی در پی اش به ایران، قتل سیاوش و نیز فرار و گریزهایش همه و همه در پی همین آز و جاه طلبی است و در واقع اینها چهره های مختلف آن در شوون گوناگون می باشد. آز در افراسیاب به گونه ایست که گویی ذات و نهاد وی است و لذا هرگز از او جدایی نمی پذیرد تا آن حد که وقتی در آخرین لحظات عمر در غاری بر بالای کوه، به ظاهر نادم و پشیمان گشته به زاری و نالیدن به درگاه ایزد مشغول است، در کلماتی که می گوید جز فورانی از آز و دنیا طلبی، چیز دیگری به چشم نمی آید:

همی گفت کای برتر از برتری
 ز راز دل من تو آگه تری
 اگر چند من تیرگی کرده ام
 به خیره ترا چند آزده ام

می پذیرد و دخترش فرنگیس را هم بدو می دهد. جنایات و نابخردیهای افراسیاب همیشه وقتی روی داده که پیران به علتی در معرکه حضور ندارد و در عوض، گرسوز موجود است و همین، برخی را بدین گمان انداخته که از پیران به عنوان نفس ناطقه و عقل منفصل او و از گرسوز به عنوان نفس اماره وی، تعبیر کنند. دیگر از نمونه های مردمشناسی افراسیاب، برخورد وی با سیاوش است که به مجرد دیدن وی، ارزش او را به نیکی می شناسد و لذا تعظیم و احترامش می کند و در ضمن سخنانی که می گوید به کاووس نیز کنایه و تعریضی دارد که ارزش چنین پسری را نشانخته است:

وزان پس به پیران چنین گفت زد
که کاووس پیر است و اندک خرد
که بشکبید از روی چون این پسر
بدین بُرز و بالا و چندین هُنر^{۷۳}

ن: سیاست پیشگی افراسیاب:

بی شک افراسیاب، سیاست پیشه ای بزرگ است، من گمان نمی کنم از این حیث در شاهنامه همتایی داشته باشد. بارها و بارها ضمن تأمل در خصایل افراسیاب و خاصه سیاست پیشگی وی، به یاد معاویه افتاده ام چرا که از میان آدمهای تاریخی، از این حیث شاید شبیه ترین کس به افراسیاب است. سیاست پیشگی در کنار جنگاوری و دیگر خصایل افراسیاب که تاکنون بدان اشاره داشته ایم یکی از مهم ترین رمزهای دوام و بقای حکومت دراز مدت این مرد عجیب در توران و پایداری وی در مقابل رستم و ایرانیان بوده است. و اما جلوه های این خصلت در شاهنامه، فهرست وار بدین شرح است:

۱- افراسیاب از حس کینه کشی افراد به نفع خود استفاده می کند چنانکه وقتی بارمان، پسر ویسه، به دست قازن، تپاه می شود او چنین ویسه را به جنگ قازن و کینه کشی از او بر می انگیزد:

چنین گفت با ویسه نامور
که دل سخت گردان به مرگ پسر
کجا قازن کاوه جنگ آورد
پلنگ از شتابش درنگ آورد
ترا رفت باید ز مهر پسر

۲- وقتی جنگ را به نفع خود نمی بیند سریعاً صلح طلب می شود و پیشنهاد آشتی می دهد خاصه در جایی که رستم نیز باشد و از دادن مال و خواسته نیز دریغ نمی ورزد، چنانکه وقتی

چاره اندیشی هایی ظریف و موزیانه، او را از پای درآورد. بهترین نمونه این چاره گیریها در مقابل رستم است، زیرا او تنها کسی است که افراسیاب، خود را هماورد وی نمی بیند و از او سخت در هراس است، پس می کوشد تا با فرستادن پهلوانان مختلف همچون اشکبوس، سهراب و پولادوند، او را از پای درآورد و البته در این میان از همه ناجوانمردانه تر، داستان سهراب است، افراسیاب در این ماجرا، نهایت حيله گری و چاره اندیشی خود را به کار می برد تا سهراب بدون آنکه رستم را بشناسد با او درآویزد. بدین منظور هومان و بارمان، دو پهلوان نورانی، را همراه سهراب می سازد تا مانع از شناختن رستم شوند. چرا که نیک می داند در چنین صورتی هر نتیجه ای که حاصل آید به نفع اوست:

مگر کان دلاور گو سالخورد

شود کشته بر دست این شیر مرد
جوی رستم ایران به چنگ آوریم
جهان پیش کاووس تنگ آوریم
وزان پس بسازیم سهراب را
ببندیم یک شب برو خواب را
وگر کشته گردد به دست پدر

از آن پس بسوزد دل نامور^{۷۴}
و جای بسی شگفتی دارد که رستم آن تل تیزهوش پُرخرد، در این ماجرا آنچنان عمل می کند که به قول فردوسی «دلی نازک از رستم آید به خشم» گویی فروغ بصیرت در او مرده و آنهمه خرد و زیرکی از او دور گشته است و جز آن، دلش را به تپش نمی آرد:
نداندمی مردم از رنج و آرز
یکی دشمنی را ز فرزند باز^{۷۵}

م: خردمندی و مردمشناسی افراسیاب:

افراسیاب تیزنگر و مردمشناس است و این خصلت نیکو را از همان آغاز جوانی دارد. وقتی بارمان را برای جنگ با قباد، پهلوان ایرانی، انتخاب می کند اغریوت با حرفهایی ظاهراً منطقی، با اینکار مخالفت می کند، لکن افراسیاب اعتنایی نمی کند و او را به جنگ می فرستد و قباد به دست بارمان کشته می شود^{۷۶}. و اما بزرگترین نشان خردمندی و مردمشناسی افراسیاب را باید در بزرگداشت وی از پیران دانست، هرگز نمی شود که پیران نظری بدهد و افراسیاب، علیرغم استبداد رأی خویش، آنرا نپذیرد. هر جا که پیران حضور دارد، افراسیاب تابع است و گوش به فرمان وی چنانکه بنابه گفته او، با ایرانیان صلح می کند، سیاوش را به توران

سیاوش با رستم و لشکری گران، بسوی توران می آید، افراسیاب از جنگ روی برمی تابد و گرسوز را بعنوان سفیر صلح می فرستد و بدو سفارش می کند که با سیاوش بگو:

تو شاهی و با شاه ایران بگویی

مگر نرم گردد سر جنگجوی

سخنهای نیکو ابا پیلتن

بگویی و بسی داستانها بزن

به نزدیکی او همچنان خواسته

بتر تا شود کار آراسته^{۷۶}

۳- افراسیاب در پی صلح و آشتی، اگر لازم باشد از قربانی کردن خویشانش نیز ابایی ندارد چنانکه وقتی رستم یکی از شرایط صلح را، گرفتن صد گروگان از خویشاوندان افراسیاب، قرار می دهد، او بی درنگ می پذیرد و البته پیش خود اینچنین توجیه می کند که:

وگر گویم از من گروگان مجوی

دروغ آیدش سر بسر گفتگوی

فرستاد باید بر او نوا

اگر بی گروگان ندارد دوا

مگر کین بلاها ز من بگذرد

خردمند باشم به از بی خرد^{۷۷}

۴- پذیرفتن افراسیاب، سیاوش را به مهر و تعظیم او در شرایطی که سیاوش از پدر، آزرده است، نمونه ای دیگر از سیاست چند رنگ افراسیاب است، او در نامه ای خطاب به سیاوش چنین می نویسد:

غمین شد دلم زانکه شاه جهان (کاووس)

چنین تیره شد با تو اندر نهان

ولیکن زگیتی جز از تاج و تخت

چه جوید خردمند بیدار بخت

ترا این همه ای در آراستست

اگر شهریاری و گر خواستست

همه شهر توران بزندت نماز

مرا خود به مهر تو آمد نیاز

تو فرزند باشی و من چون پدر

پدر پیش فرزند بسته کمر^{۷۸}

و پس از آن وقتی که سیاوش به توران می آید از او پیاده استقبال می کند^{۷۹} و اینهمه را برای آن می کند که از یکطرف با سیاوش آشتی نماید و از تبغ برآورنده او، رستم - در امان بماند و در عین حال خردمندی خود را نسبت به کاووس که قدر چنین فرزندی را نشناخته به جهانیان بنماید.

۵- پیش از این گفتیم که افراسیاب، روانشناسی بزرگ است، این مسأله بخصوص در جنگها، نمایانتر از دیگر مواقع است. پس از قتل ناجوانمردانه سیاوش و آمدن ایرانیان برای کین خواهی، لشکر توران انگیزه ای برای جنگ نداشت و در واقع خود را سزاوار این بلا می دید و در درون افراسیاب را که موجب این جنگ شده، سرزنش می کرد. ادامه این فکر، مسلماً برای افراسیاب نمی توانست نتیجه خوبی داشته باشد لذا در پی آن برآمد تا انگیزه مشابهی در سپاه توران به وجود آورد بدین نحو که پسر خود «سرخه» را به جنگ ایرانیان فرستاد و چون وی کشته شد، سپاه توران را به منظور کینه کشی سرخه، اینگونه به حرکت واداشت:

چنین گفت با لشکر افراسیاب

که بر ما سرآمد کنون خورد و خواب

همه کینه را چشم روشن کنید

نهالی زخفتان و جوشن کنید^{۸۰}

۶- ترس و پرهیز افراسیاب از رستم، مطلبی است که بر همه و حتی بر سپاهش روشن است تا آن حد که بر او خرده می گیرند و او را به جنگ با رستم برمی انگیزند^{۸۱}. افراسیاب با سیاست، ظاهراً حرف سپاه را می پذیرد و خود را آماده جنگ با رستم و ایرانیان نشان می دهد لکن در پنهانی، پسر خود شیده را می خواند و ضمن آنکه می گوید قصد گریز دارد این چنین هراس خود را از رستم آشکارا باز می گوید:

هراسانم از رستم تیز چنگ

تن آسان که باشد به کام نهنگ

به مردم نماند به روز نبرد

نه پیچد ز زخم و نبالد ز درد

شوم تا بدان روی دریای چین

بدو مانم این مرز توران زمین^{۸۲}

۷- افراسیاب در قبال کیخسرو نیز سیاست چند رنگ خود را ادامه می دهد او طی نامه ای از یکطرف کیخسرو را به صلح دعوت می کند و از طرف دیگر می گوید اگر مایل به جنگی، تنها بیا و با من، جنگی تن به تن کن. چرا که می داند در سپاه ایران به جز رستم، کسی همآورد او نیست و امیدوار است که با کشتن کیخسرو از سر نوشت شوم محتوم خویش رهایی یابد. نیرنگ افراسیاب، باعث فریب ایرانیان می شود چنانکه همه، مگر رستم، پیشنهاد صلح او را می پذیرند و از شاه - کیخسرو - نیز می خواهند که اینرا بپذیرد:

شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۰۳.

(۴) - مقصود آبان یشت (یشت ۵) فقرات ۴۱ - ۴۳، تیشتر یشت (یشت ۸) فقرات ۶ و ۳۷، در واسپ یشت (یشت ۹) فقرات ۱۷ - ۱۸ و ۲۱ - ۲۲ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۳۱، رام یشت (یشت ۱۵) فقرات ۳۰ - ۳۳، ارث یشت (یشت ۱۷) فقره ۴۲، زامیاد یشت (یشت ۱۸) فقرات ۵۶ - ۶۴، سینا ۱۱ فقره ۷، می باشد به نقل از حماسه سرایی در ایران، تألیف ذبیح الله صفا، ص ۶۱۸.

(۵) - یشتها، پورداوود، ج ۱، ص ۲۰۷.

(۶) - دینکرت، کتاب ۷، فصل ۱، فقره ۳۱، به نقل از کیانیان، ص ۱۲۶.

(۷) - کریستن سن، آنرا جایی، واقع در جنوب دریای مازندران می داند، کیانیان، ص ۱۲۷.

(۸) - مطالب این قسمت، عمده از حماسه سرایی در ایران، ص ۶۱۸ تا ۶۲۰ نقل گردید.

(۹) - تاریخ بلعمی ص ۵۹۵، بعد، به نقل از لغت نامه دهخدا ذیل افراسیاب.

(۱۰) - مجمل التواریخ والقصص به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۴۳.

(۱۱) - همان منبع، ص ۴۳.

(۱۲) - همان منبع، ص ۴۴.

(۱۳) - همان منبع، ص ۴۴.

(۱۴) - همان منبع، ص ۴۱۷، لازم به ذکر است که مرحوم بهار در پا نوشت همین صفحه، این توضیح را اضافه کرده اند که «بَد» به زبان پهلوی (وَت، وُذ) است که «واو» به «باء» بدل شده است.

(۱۵) - «asto - dan» گودال یا ظرف و یا چاهی که استخوانهای مرده را پس از متلاشی شدن جسد، در آن ریزند. ظرف جای استخوان مرده، خمره ای که استخوانهای مردگان را در آن می ریختند. دخمه و مقبره گبران را گویند (برهان) به نقل از فرهنگ زبان پهلوی، دکتر بهرام فره وشی، ص ۶۱.

(۱۶) - مجمل التواریخ والقصص، ص ۴۶۲.

(۱۷) - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، دکتر تقی پور نامداریان، ص ۱۵۴.

(۱۸) - مصنفات (سهروردی)، ج ۳، الواح عمادی، ص ۱۸۶ - ۱۸۸، به نقل از رمز و داستانهای رمزی، ص ۱۵۹.

(۱۹) - الهی نامه عطار به تصحیح فؤاد روحانی، ص ۷۶، به نقل از رمز و داستانهای رمزی، ص ۵۰۲ و ۵۰۳.

(۲۰) - رمز و داستانهای رمزی، ص ۵۰۳.

(۲۱) - ابیات یادشده از لغت نامه دهخدا، ذیل افراسیاب، نقل شد.

(۲۲) - حماسه سرایی در ایران، ص ۲۳۵.

(۲۳) - افراسیاب لغتاً به معنی «شخص هراسناک» است. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، دکتر محمد جعفر یاحقی، ص

بدین گونه گفتند پسر و جوان

جز از رستم نامور پهلوان

که رستم همی ز آشتی سر بگاشت

ز درد سیاوش به دل کینه داشت^{۸۳}.

س: گناهکاری و تبهکاری افراسیاب:

همانگونه که پیش از این گفتیم در اوستا، از افراسیاب تورانی با صفت گناهکار نثیری (Nairya) یاد شد. و این ظاهراً به سبب جنایاتی است که از او سر زده و نیز گزندهایی که به ایران رسانده است. در روایات پهلوی از تبهکار بودن افراسیاب بسیار سخن رفته تا آن حد که به هنگام رستاخیز سوشیانس، وی کیخسرو را بواسطه کشتن افراسیاب تبهکار، مورد تأیید قرار می دهد و بدو می گوید که:

«ایدون نیکو کشتی ورزیدی، چه اگر تو از میان

نبی بردی افراسیاب تورانی تبهکار را، همه آن گردانش که

فرشکرد سازی، نیکو است، دشوار می شد»^{۸۴}.

و افراسیاب به دلیل جنایاتی که انجام داده، در قیامت گرفتار سنگین ترین پادافره ها می شود که از این حیث تنها ضحاک با او برابری می کند^{۸۵}.

و اما مهمترین گناهان افراسیاب در شاهنامه، همان هایی است که کیخسرو به هنگام کشتن وی برمی شمارد و خلاصه می شود در کشتن برادرش، اغریث، نوذر شهریار ایران و بریدن سر سیاوش^{۸۶}. با مرگ افراسیاب یکی از دو تنی که شاهنامه همه جذائیت خویش را مدیون ایشان است، کنار می رود و عجیب اینجاست که همتای نام آورش رستم نیز علیرغم همه خوشنمایی و خدماتی که به ایرانیان می کند، پایانی مشابه می یابد، نابودی خود و خاندانش در این جهان و عقوبتی دائمی و سرمدی در جهان دیگر^{۸۷}. ■

یادداشتها:

(۱) - شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۷.

(۲) - کیانیان، کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، ص ۱۲۶ تا ۱۳۳ به اختصار.

(۳) - این تعبیر برگرفته از سخن کیخسرو است خطاب به افراسیاب: بریدی سرش چون سر گوسفند

همی برگذشتی ز چرخ بلند

- (۵۱) - همان منبع، ج ۳، ص ۷۰۰.
- (۵۲) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۱۰.
- (۵۳) - حماسه سرایی در ایران، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.
- (۵۴) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۶۶۵.
- (۵۵) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۷۲.
- (۵۶) - همان منبع، ج ۳، ص ۷۴۰.
- (۵۷) - شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۳۶ و ۳۷.
- (۵۸) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۴.
- (۵۹) - همان منبع، ج ۳، ص ۴۷.
- (۶۰) - همان منبع، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳.
- (۶۱) - شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۴، ص ۱۰۳۲.
- (۶۲) - همان منبع، ج ۱، ص ۴۰۷.
- (۶۳) - همان منبع، ج ۲، ص ۷۰۸ و ۷۰۹.
- (۶۴) - همان منبع، ج ۱، ص ۲۶۳.
- (۶۵) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۱۸.
- (۶۶) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۱۹.
- (۶۷) - برای آگاهی بیشتر در این زمینه، مراجعه شود به همان منبع، ج ۳، صفحات ۵۶۳ و ۷۳۷.
- (۶۸) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۶۳۹.
- (۶۹) - همان منبع، ج ۵، ص ۲۷۲.
- (۷۰) - شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۲.
- (۷۱) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۲، ص ۴۴۶.
- (۷۲) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۸۹.
- (۷۳) - همان منبع، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۴.
- (۷۴) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۹۷ و ۵۹۸.
- (۷۵) - همان منبع، ج ۱، ص ۲۶۴.
- (۷۶) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۶۹.
- (۷۷) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۷۳.
- (۷۸) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۸۹.
- (۷۹) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۹۷.
- (۸۰) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۶۹۴.
- (۸۱) - همان منبع، ج ۴، ص ۱۰۲۸.
- (۸۲) - همان منبع، ج ۴، ص ۱۰۲۸.
- (۸۳) - شاهنامه، چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۲۳.
- (۸۴) - پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، ص ۲۳۳.
- (۸۵) - همان منبع، ص ۲۳۹.
- (۸۶) - شاهنامه، چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۰۳.
- (۸۷) - داستان داستانها، اسلامی ندوشن، ص ۷۳، ابیات ۱۲۸۶ تا ۱۲۹۰.
- (۲۴) - شاهنامه، چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۷.
- (۲۵) - همان منبع، ص ۱۲۵.
- (۲۶) - به هنگام جنگ رستم با افراسیاب، درفش افراسیاب اینگونه توصیف شده:
- چو رستم درفش سیّه را بدید
به کردار شیر ژبان بر دمید
- شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۷۰۰.
- (۲۷) - دینکرت، کتاب ۷، فصل ۱، فقره ۳۱. همچنین در تاریخ بخارا، ص ۹، چنین آمده: «و اندر کتب پارسیان چنین است که وی - افراسیاب - دو هزار سال زندگانی یافته و وی مردی، جادو بوده است.» به نقل از حماسه سرایی، ص ۸۹.
- (۲۸) - شاهنامه.
- (۲۹) - داستان داستانها، اسلامی ندوشن، ص ۱۸۵.
- (۳۰) - حماسه سرایی، ص ۶۲۰.
- (۳۱) - زامیادیشتم (یشت ۱۹، بند ۵۶-۶۴) به نقل از حماسه سرایی ص ۳۷.
- (۳۲) - همان منبع.
- (۳۳) - حماسه سرایی، ص ۵۱۷.
- (۳۴) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۵۶۸، بیت ۸۱۴.
- (۳۵) - همان منبع، ج ۳، ص ۵۷۵، بیت ۲۰۴۲ و ۲۰۴۳.
- (۳۶) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۳۸، بیت ۲۰۵۷ و ۲۰۵۸.
- (۳۷) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۳۹، بیت ۲۰۶۱ تا ۲۰۶۳.
- (۳۸) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۹۳ و ۶۹۴، بیت ۲۱۲ بیعد.
- (۳۹) - شاهنامه، چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۳۱، بیت ۷۲۹ بیعد.
- (۴۰) - شاهنامه - تصحیح دکتر دبیرسیاقی - جلد سوم - ص ۱۱۶۹.
- (۴۱) - شاهنامه، چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۰۰ بیعد.
- (۴۲) - اوستای دوهزاره، چاپ پاریس، سال ۱۸۸۱ م. به نقل از حماسه سرایی ص ۴۸۸، البته کریستن سن در کیانیان، ص ۴۶، این دعوی را باطل می شمارد.
- (۴۳) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳.
- (۴۴) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۳۱ و نیز ج ۳، ص ۷۰۰.
- (۴۵) - وصف گنگ دژ در شاهنامه در مواردی متعدّد آمده از آن جمله: شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۱۰ و ص ۳۹ و ص ۴۶.
- (۴۶) - شاهنامه چاپ کلاله خاور، ج ۳، ص ۵۹.
- (۴۷) - همان منبع، ج ۳، ص ۹۹.
- (۴۸) - شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۴، ص ۱۰۸۰.
- (۴۹) - همان منبع، ج ۴، ص ۱۰۸۹.
- (۵۰) - همان منبع، ج ۳، ص ۶۹۹.